أثرالشعرالعربی فی‌الشعرالفارسی

الدکتور جلیل تجلیل

استاذ الأدب الفارسی بجامعة تهران

للشعرالعربی أثر و میض فی‌الشعرالفارسی تصویراً و مضموناً و لفظاً و معنیً و نورد هیٰهنا امثلةً و نماذج موضحة و نستنتج مِنْ هیٰهنا أنّ‌الشعراءالایرانیین ذووتمتعٍ باهرٍ من‌الادب والشعرالعربی‌الوضّائین.

۱. قال بشار:

کأنّ مُثارالنقع فوق رؤوسنا　　و أسیافنا لیل تهاوی کواکبه

و هذاالبیت هوالّذی سُمّی بأشهر بیتٍ قاله بشار (ــه بشــار، ۱۳۶۹ هـ. ق. / ۱۹۵۰ م.: ۳۱۸) و تأثر منه فردوسی‌الشاعرالفارسی فی أبیاته‌التالیة:

درخشـــیدن تـیغ‌های بـنفش　　در آن ســایهٔ کـاویانی درفش

تو گفتی که اندر شب تیره‌چهر　　ستاره همی برفشاند سپهر

۲. ألشّمس کالمرآةِ فی کفّ‌الأشل　　تجری علی‌السماء من غیر فشل

هذاالبیت من شواهدالمطوّل للتفتازانی للتشبیه‌الغریب و نُسب مُرّة لابی‌النجم‌العجلی و مرةً أخری لابن معتزّ و هٰکَذا نُسِبَ الی‌الشماخ و أورد محمدباقر شریف صاحب جامع‌الشواهد بالصّورة الآتیه:

لمّا تولّی مدبراً او قد دخل　　صبّت علیها قانص لماغفل

والشمس کالمرآة...(ــه‌الجرجانی، ۱۹۵۴: تفتازانی: مطوّل، ص ۳۲۶)

و ها شاعرناالبارع‌الخاقانی‌الشیروانی فی قصیده مطلعها:

ما فتنه بر توایم و تو فتنه بر آینه چون تاب گیرد از حرکات خور آینه

إلتقطالتشبیه‌المذکور فی‌البیت و اورد فی‌البیت التالی:

باشد چو طبع و مهر من اندر هوای تو چون تاب گیرد از حرکات خور آینه

(دیوان خاقانی، تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی، ص ۳۱۱)

۳. و لمانجد فی‌الأبیات‌التالیه‌المنسوبة لأبی‌العتاهیة تشبیه‌البنفسج اغربَ و احقَّ بالولوع:

و لا زورديّة تزهو بزرقتها بینَ‌الریاض علی حمرالیواقیتِ

کانّها فوق قامات ضعفن بها اوائل‌النار فی اطراف کبریت

بنفسج جمعت اوراقه فحکت کحلاءَ تشرب دمعاً یوم تشتیت

(الجرجانی، ۱۹۵۴: ۱۱۷)

نجدالشاعرالایرانی کیف تأثّرَ و ألمّ فی شعره نعم‌الإلمام:

بنفشهٔ طبری خیل خیل سر برکرد چو آتشی که به گوگرد بردویده کبود

۴. فإن تفق‌الأنام و أنت منهم فإنَّ‌المسک بعض دَمِ‌الغزالِ

هذاالبیت من‌المتنبّی فی قصیدته‌الرثائیه التی رثی فیها ام سیف‌الدولة و مطلعها:

نُعِدّ‌المشرفیةَ والعوالی و تقتلنا‌المنونُ بلاقتالِ

و ارادالشاعر فی‌البیت أنّه فاق‌الأنام إلی حدٍّ بطل معه أن یکونَ بینه و بینهم مشابهةٌ و مقاربةٌ بل صار کأنّه أصل بنفسه و جنسٌ برأسِهِ و أخذ هذاالمضمون‌العنصری و قال:

تو ای شاه ار ز جنس مردمانی بود یاقوت نیز از جنس احجار

(عنصری، ۱۳۲۳: ۲۶)

۵. زوامل للاشعار لاعلم عندهم بجیّدها الّا کعلم‌الاباعرِ

لعمرک مایدری‌البعیرُ اذا غَدا باوساقه أوراح ما فی‌الفرائرِ

(← الجرجانی، ۱۹۵۴: ۱۰۳)

هذان‌البیتان لمروان‌بن‌سلیمان‌بن‌یحیی‌بن‌ابی‌حفصة الشاعرالیمامی، و شتّان

ماالفرق بینَ أن تقول فلان یکد نفسه فی قراءةِالکتب و لایفهم شیئاً و تسکت، و بین أن تتلواالبیتین‌المذکورین و تأثر منه‌المولوی والسعدی الشاعران‌الشهیران‌الایرانیان:

مولوی:

علم‌های اهل دل حمّالشان — علم‌های اهل تن احمالشان
علم چون بر دل زند یاری شود — علم چون بر تن زند باری شود
گفت ایزد یحمل اسفاره — بار باشد علم کان نبود ز هو

والسعدی:

علم چندانکه بیشتر خوانی — چون عمل در تو نیست نادانی
نه محقق بود نه دانشمند — چارپایی بر او کتابی چند
آن تهی‌مغز را چه سود و هنر — که بر او هیزم است یا دفتر

و کلاالشاعران ضمنا مضمون‌الآیةالکریمه فی‌القرآن: مَثَلُ‌الَّذینَ حُمِّلُواالتَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ‌یَحْمِلُوها کَمَثَلِ‌الْحِمارِ یَحْمِلُ أَسْفاراً...(جمعه/۵).

۶. فی‌البیت‌التالی جمع‌الشاعر بین شیئین فی عقد تشبیه الّا انه فی‌الحقیقه لأحدهما و شَبّهَ فعله فی‌التزیین بالمدح کفعلِ الآخر فی محاولته أنْ یزیّنَ‌الخنزیر بتعلیق‌الدرّ علیه و قال:

إنّی و تزیینی بمدحی معشراً — کمعلّقٍ درّاً علی‌الخنزیر

و نعمَا تَمثّلَ و تأثرالشاعرالایرانی الناصر خسرو قبادیانی هذاالمعنی:

من آنم که در پای خوکان نریزم — مر این قیمتی درّ لفظ دری را

(←ناصرخسرو، ۱۳۶۵: ۱۴۲)

و شهریار الشاعرالعصری:

شهریارا منشان گوهر لفظ علوی — کاین بهایم نه بهای در و گوهر دانند

(← شهریار، دیوان)

۷. و قال ابن‌المعتز (من‌الکامل):

و تَوَقَّدُالمریخُ بین نجومها — کبهارةٍ فی روضةٍ من نرجس

و انعکس هذاالتشبیه فی شعرالناصرخسرو قبادیانی فی قصیدته، بمطلع:

چون گشت جهان را دگر احوال عیانیش
زیرا که بگسترد خزان راز نهانیش

و قال:

پروین به چه ماند به یکی دستهٔ نرجس
یا نسترن تازه که بر سبزه فشانیش

(ناصرخسرو، ۱۳۶۵: ۲۹۵)

۸ و کما قال عبدالقاهرالجرجانی فی تحقیق‌التعلیل‌التخییلی و هو ان یدعی‌الشاعر فی‌الصفةالثابته للشیء انّه انما کان لِعلّة یصنعها الشاعر و یختلقها و إمّا لِأمرٍ یرجع الی تعظیم‌الممدوح... فمن‌الغریب فی ذلک معنی بیتٍ فارسی ترجمته (من‌البسیط):

لو لم‌تکن نیّةالجوزاء خدمته لما رایتَ علیها عقد مُنتطق

(الجرجانی، ۱۹۵۴: ۲۵۶)

أصله‌الفارسی:

گر نبودی عزم جوزا خدمتش کس ندیدی در میان او کمر

ثم تأثّر من هذه‌المضامین‌الشاعران الناصر خسرو والحافظ حیث قال‌الاول:

از صبر نردبانت بباید کرد گر زیر خویش خواهی جوزا را

والثانی و نعمّا علّل و لَطُفَ فی‌التخییل:

جوزا سحر نهاد حمایل برابرم یعنی غلام شاهم و سوگند می‌خورم

۹. و أورد عبدالقاهرالجرجانی بیت ابی‌تمام حیثُ‌استعارالعلوّ لزیادةِالرجل علی غیره فی‌الفضل والقدرِ والسلطانِ ثم وضع کلامه وضع من یذکر علوّاً من طریق‌المکان من باب تناسی‌التشبیه:

و یصعد حتی یظنّ‌الجهول بأنّ له حاجة فی‌السماء

(دیوان ابی‌تمام، ص ۳۷۸)

و قال ناصر خسرو و حَذاحذوَه:

از صبر نردبانت بباید کرد گر زیر خویش خواهی جوزا را

و:

بر فلک باید شدن از راه پند ای برادر چون دعای مستجاب

و هکذاالسنائی:

می‌نهم در زیر پای فکر کرسی سپهر

تا به کف می‌آورم یک معنی برجسته را

(تجلیل، ۱۳۶۸: ۲۶-۲۵)

۱۰. و قال ابونواس فی مدح عباس‌بن‌فضل‌بن‌ربیع:

إنّ‌السحاب لتستحیی اذا نَظَرَتْ الی نداک فقاسته بما فیها

(ابی‌نواس، ۱۴۰۶ هـ. ق.: ۴۸۴)

و أورده عبدالقاهر فی اسرارالبلاغة حیث جاءالشاعر بتشبیه «رُکّبَ علیه معنیً و وُصِلَ به لطیفةٌ و استؤنف من صوریة و استُجِدَّ له مِنَ‌المعرض» (الجرجانی، ۱۹۵۴: ۳۱۵).

والخاقانی یسلک هذاالمسلک فی‌تشبیهه‌الإبداعی:

نور ایمان او خوی خجلت بر رخ خلد انور افشانده است

یارب که آب دریا چون نفسرد ز خجلت

چون بیند این عواطف بیرون ز اعتدالش

و الخاجوالکرمانی:

زمزم از خجلت الفاظ تو غرق عرق است

مرده از پرتو انوار تو در عین صفا

۱۱. و من نماذج قوّة صنعةالشعرالساحرة قول‌القائل فی کثیربن‌احمد:

لو علم‌الله فیه خیراً ما قال لاخیر فی کثیر

و ضمّن مِنَ‌الآیة ۱۱۴ سورة نساء (لاخَیْرَ فی کَثیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إلّا مَنْ اَمَرَ بِصَدَقَةٍ أوْ مَعْرُوفٍ أوْ إصْلاحٍ بَیْنَ‌النّاسِ وَ مَنْ یَفْعَلْ ذٰلِکَ‌اَبْتِغاءَ مَرْضاةِاللّٰهِ فَسَوْفَ نُؤْتیهِ اَجْراً عَظیماً).

و ذکرالثعالبی: أمّاکثیربن‌احمد مِمّن راَسَلَهُم ابوبکرالخوارزمی و مدحه خسرویَ‌الشاعر:

تا بدیدم کثیر احمد را این جهان نامدم به چشم، کثیر

کز فروغ محامدش همزمان مورچه بشمرد ز دور ضریر

(یتیمة‌الدهر ثعالبی‌النیسابوری، الجزءالثالث، ص ۲۷۸)[1]

المراجع

ابی‌تمام. ۱۹۹۸. دیوان. دارالتراث.

ابی‌نواس. ۱۴۰۶ ه. ق. دیوان. دار بیروت.

بشار. ۱۳۶۹ ه. ق. / ۱۹۵۰ م. دیوان. مطبعة قاهره.

تجلیل، جلیل. ۱۳۶۸. نقش بند سخن. نشر اشراقیه.

تفتازانی. مطوّل. مطبعة اسلامبول.

ثعالبی‌النیسابوری. یتیمة‌الدهر. تحقیق محمد محیی‌الدین عبدالحمید. الجزءالثالث.

الجرجانی، عبدالقاهر. ۱۹۵۴. اسرارالبلاغه. تحقیق ریتر. طبع اسلامبول.

خاقانی. دیوان. تصحیح دکتر ضیاءالدین سجادی. تهران: طبع زوار.

شهریار. دیوان (کلیات). تبریز.

عنصری. ۱۳۲۳. دیوان. تصحیح یحیی قریب.

ناصر خسرو. دیوان. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. تهران: نشر جامعة تهران.

---

۱. و نقل من الصاحب بن عباد:

یقولون لی أودی کثیربن احمد
و ذلک رزء فی‌الأنام جلیل
فقلت دعونی والعلا نبکه معاً
فمثل کثیر فی‌الرجال قلیل